

سوریه:

از دیکتاتوری‌های سکولار تا پوپولیسم اسلام‌گرا

سعید رهنما



Patrick Baz - AFP via Getty Images

سقوط باورنکردنی و رعدآسای رژیم اسد مرحله‌ای تازه را در زندگی این کشور سراسر بحران زده رقم زده است. سوریه از زمان پیدایش هرگز لحظه‌ای آرامش را تجربه نکرده است. ملیت‌ها و اقوام متعدد با مذاهب گوناگون در این بازمانده‌ی قدیمی‌ترین تمدن‌های باستانی، یا زیر سلطه‌ی حکومت‌های استعماری و امپریالیستی و یا تحت دیکتاتوری‌های نظامی به سر برده‌اند. درک پیچیدگی‌های لحظه‌ی حاضر بدون نگاهی گذرا به تاریخ غم‌انگیز این کشور میسر نیست.

در زمان سقوط امپراتوری عثمانی که از اوایل قرن ۱۶ میلادی منطقه‌ی امروزی سوریه و حوالی آن را تحت کنترل داشت، این منطقه از چند ولایت تشکیل می‌شد. در ۱۹۱۸، با توافق تلوچی امپراتوری بریتانیا با «شریف حسین» والی مکه که شورش برعلیه عثمانی را به راه انداخته بود، فرزندش فیصل حکمرانی سوریه را با حمایت جنبش ملی در حال ظهور عربی به دست گرفت. اما این امر با اشغال قوای فرانسه همزمان بود. احساسات ضدفرانسوی رو به رشد بود و برای مدتی «پادشاهی عربی سوریه» ایجاد شد، اما دوامی نیافت. سرانجام با توافق‌های محرمانه بین امپریالیست‌های بریتانیا و فرانسه این منطقه به فرانسه واگذار شد. در ۱۹۲۰ قوای نظامی فرانسه فیصل را برکنار کردند، بسیاری از روشنفکران سوری به تبعید رفتند، سوریه تحت قیمومیت فرانسه درآمد و تا ۱۹۴۶ که «استقلال» یافت، زیر سلطه‌ی خشن امپریالیسم فرانسه باقی ماند.

درک بهتر وضعیت سیاسی سوریه تنها با توجه به ابعاد چندگانه و مرتبط با یکدیگر، یعنی امپریالیسم، ناسیونالیسم عرب، بنیادگرایی اسلامی، دیکتاتوری نظامی، نولیبرالیسم عربی، و درگیری در مسئله اسرائیل/فلسطین میسر است. در این جا به اختصار به جنبه‌هایی از هر یک از این ابعاد اشاره می‌شود.

امپریالیسم و ناسیونالیسم عرب

فرانسه در دوران قیمومیت سوریه با بهره‌برداری از تفاوت‌ها و اختلاف‌های قومی و مذهبی، سلطه‌ی خود را تأمین می‌کرد، و از جمله منطقه‌بندی کشور را با توجه به مناطقی که یکی از اقلیت‌های مذهبی در آن متمرکز بودند انجام داد. بر این اساس برای علوی‌ها (حدود ۱۲ درصد جمعیت) و دروزها (حدود ۳ درصد) دولت‌های ایالتی

سوریه: از دیکتاتوری‌های سکولار تا پوپولیسم اسلام‌گرا

جداگانه تشکیل دادند. اکثریت سنی (حدود ۷۴ درصد) و مسیحیان (حدود ۱۰ درصد) خواستار یکپارچگی سوریه بودند، اما علوی‌ها که در آن زمان عمدتاً روستایی و از محروم‌ترین مردمان بودند و بسیاری از آنها در مزارع مالکین سنی سهم‌بری داشتند، اهمیتی به یکپارچگی کشور نمی‌دادند، و به‌رغم درگیری‌های اولیه و پراکنده، با فرانسوی‌ها همکاری داشتند. فرانسه بسیاری از آن‌ها را وارد ارتش و دستگاه اداری کرد، با این تصور که اگر زمانی دولت سوریه از این اقلیت تشکیل شود، برای همیشه به حمایت فرانسه نیاز خواهد داشت. (همان سیاست امپراطوری عثمانی در عراق که اقلیت سنی را بر اکثریت شیعه حاکم کرده بود.) زمانی که فرانسه در ۱۹۴۶ از سوریه خارج شد، اکثریت افسران ارتش و کادرهای دولتی عمدتاً از علوی‌ها، دروزها و کُردهای سنی بودند. دولت‌های پی‌درپی از زمان استقلال سوریه عمدتاً از اقلیت علوی بودند که مهم‌ترین آن‌ها خاندان اسد بود. واضح است که این امر تا چه حد زمینه‌ی خشم و نارضایتی اکثریت سنی را که از پایه‌گذاران ناسیونالیسم عرب بودند، فراهم می‌آورد؛ خشمی که مسیحیان سوری نیز - که بر خلاف مسیحیان لبنان گرایشی به فرانسوی‌ها نداشتند - با آن همدل بودند.

در ۱۹۲۸ انتخابات پارلمان برگزار شد و طرحی برای قانون اساسی تدوین شد که از سوی فرانسه رد شد، و شورش‌هایی بر علیه فرانسه برپا شد. در ۱۹۳۶ فرانسه رضایت داد که استقلال سوریه را بپذیرد اما کنترل نظامی خود را بر سوریه حفظ کرد.

مسئله بسیار مهم دیگر تصمیم فرانسه در ۱۹۳۹ به واگذار کردن اسکندرون - ناحیه بسیار مهمی در ساحل مدیترانه و بخشی از ولایت حلب - به ترکیه بود. این در شرایطی بود که جمعیت تُرک این ناحیه حدود ۱۰ درصد بود و اکثریت مردم آن سوری بودند. ترکیه نام آن را به «هاتای» تغییر داد. از دست رفتن این ناحیه‌ی مهم احساسات ناسیونالیستی سوریه را که پیشگام ناسیونالیسم عربی بود منقلب ساخت. قبلاً زمینه‌ی ملی‌گرایی در دوران عثمانی، به ویژه پس از به قدرت رسیدن ترک‌های جوان در ۱۹۰۸ و تحمیل زبان ترکی فراهم آمده بود، و با سقوط حکومت فیصل تشدید شده بود. پس از ماجرای اسکندرون بود که جوانان ناسیونالیست سوری زمینه‌ی ایجاد حزب «بعث العربی» را فراهم آوردند، حزبی که بعداً به‌طور رسمی در ۱۹۴۶ تأسیس شد، و در

۱۹۵۲ با «حزب سوسیالیست عرب» که در ۱۹۴۷ ایجاد شده بود، پیوند خورد. در این مسیر، «جمهوری عربی سوریه» -- به رغم آن که حدود ۱۰ درصد جمعیت کرد و حدود ۳ درصد دروز هستند -- به وجود آمد و در قانون اساسی قدرت خاصی به حزب بعث واگذار شد و در عمل سوریه را تک‌حزبی کرد.

دیکتاتوری‌های نظامی و بنیادگرایی مذهبی

پس از استقلال، سوریه شاهد تشکیل دولت‌های ناپایدار و کودتاهای پی‌درپی بود. در ۱۹۵۸ تحولات گوناگونی در منطقه رخ داد که مهم‌ترین آن‌ها سرنگونی نظام سلطنتی عراق بود. در مصر نیز قبل از آن افسران ملی‌گرا جانشین نظام سلطنتی شده و جمال عبدالناصر با ملی‌کردن کانال سوئز به مهم‌ترین شخصیت عرب تبدیل شده بود. دولت تازه‌تأسیس سوریه در توافقی با ناصر «جمهوری متحده عربی» را ایجاد کرد، اتحادی که کوچک‌ترین سودی برای سوریه نداشت و عملاً آن را به نوعی به مستعمره‌ی مصر تبدیل کرد که به شیوه‌ی دیکتاتوری بر آن حکومت کرد. ناسیونالیست‌های سوری، از جمله حزب بعث که خود طرفدار این وحدت بود، راه‌حل‌های دیگری را در دستورکار قرار دادند. در ۱۹۶۱ گروهی از افسران سوریه قدرت سیاسی را به دست گرفتند و جمهوری متحد عربی را منحل اعلام کردند. در ۱۹۶۳ افسران وابسته به حزب بعث کودتای دیگری را سازماندهی کردند. اختلافات درونی بعضی‌ها به کودتای دیگری در ۱۹۶۶ انجامید. شکست سوریه در جنگ ۱۹۶۷ با اسرائیل که به آن اشاره خواهد شد، زمینه‌ی اختلافات دیگری را دامن زد و در ۱۹۷۰ حافظ اسد که در آن زمان وزیر دفاع بود با کودتای درونی قدرت را به دست گرفت.

قدرت‌گیری اسد پایان بی‌ثباتی رژیم و آغاز دیکتاتوری بلامنازع وی بود. با آن که او نظیر بسیاری دیگر از رهبران پس از استقلال خود از علویان بود، اما رژیمی سکولار را برقرار کرد. بر اساس اولین قانون اساسی در ۱۹۳۰ که بارها مورد تجدیدنظر قرار گرفت، رئیس‌جمهور می‌بایست مسلمان باشد، اما در ۱۹۷۳ اسد این شرط قانون اساسی را برداشت و آغاز مقابله‌ی اسلام‌گرایان با او را رقم زد. درگیری‌های خشونت‌بار بین این جریان‌ها و رژیم و ترورهای پی‌درپی فضای خشونت‌بار جامعه‌ی سوریه را سخت‌تر کرد،

سوریه: از دیکتاتوری‌های سکولار تا پوپولیسم اسلام‌گرا

و نوعی جنگ داخلی به‌راه انداخت. اخوان‌المسلمین که از مدت‌ها قبل در میان اکثریت سنی سوریه نفوذ کرده بود، تحت تأثیر انقلاب ایران و به قدرت رسیدن اسلام‌گرایان، فعالیت‌های خود را در شهرهای اکثریاً سنی افزایش داد. با اعلام ممنوعیت فعالیت این جریان مذهبی و فرار رهبران آن، سرکوب‌ها تشدید شد. قیام اخوان‌المسلمین در شهر حما در ۱۹۸۲ به قتل‌عام وسیع توسط ارتش انجامید. در همین سال حمله‌ی اسرائیل به لبنان و درگیری نظامی با قوای سوریه که کماکان در لبنان بودند، اوضاع را آشفته‌تر کرد.

«انفتاح»، نولیبرالیسم عربی

سیاست‌های اقتصادی اولین دولت‌های سوریه پس از استقلال، در غیاب یک طبقه‌ی سرمایه‌دار - به‌جز یک بورژوازی تجاری و معدودی صاحبان صنایع - کلاً سرمایه‌داری دولتی با پاره‌ای پوشش‌های اجتماعی و رفاهی تحت عنوان سیاست‌های «سوسیالیستی» بود. از دهه‌ی ۱۹۷۰ تحت حکومت حافظ اسد، به‌تدریج با کمک کشورهای عربی خلیج فارس سیاست دروازه‌های باز تحت عنوان «انفتاح» - شبیه برنامه‌های پسا-ناصر در مصر که توسط انور سادات به راه افتاد - در پیش گرفته شد و یک طبقه‌ی بورژوا در اطراف رژیم پدید آمد. با آن‌که با شروع جنگ ایران و عراق و حمایت سوریه از ایران، کشورهای عربی از سوریه فاصله گرفتند، و کمک‌های ایران از جمله تأمین نفت ارزان و کمک‌های مالی دیگر نمی‌توانست سرمایه‌گذاری‌های لازم برای توسعه‌ی اقتصادی را تأمین کند، رژیم اسد به اشکال مختلف از جمله تولید و قاچاق مواد مخدر اقتصاد کشور را اداره می‌کرد. در سال ۱۹۹۱، دولت سیاست انفتاح جدیدی را که در واقع نولیبرالیسم نوع عربی بود به کار گرفت. این امر عمدتاً در عکس العمل به فشارهایی بود که از داخل طبقه‌ی نوظهور بورژوازی بر دولت وارد می‌شد که عمدتاً متشکل از فرزندان و آقا زاده‌های مقامات ارتشی و دولتی بود. از همان دوره سرمایه‌گذاری خصوصی از سرمایه‌گذاری‌های دولتی پیشی گرفت. نظیر دیگر کشورها، رشد سریع طبقه‌ی متوسط جدید نیز، پیکره‌بندی طبقاتی جامعه‌ی سوریه را تغییر داد

و از جمله فاصله‌های طبقاتی بین سرمایه‌داران، با طبقه‌ی متوسط جدید و با طبقه‌ی کارگر و دهقانان را گسترده‌تر کرد.

پس از مرگ حافظ اسد در سال ۲۰۰۰ و جانشینی بشار اسد، که نه علاقه و نه توان رهبری سیاسی را داشت، همان سیاست‌های نولیبرالی ادامه یافت و اصلاحات محدودی که در آغاز وعده داده شده بود، به جایی نرسید. تلاش برای نزدیکی به امریکا به‌ویژه در دوران جنگ «ضد-تروریسم» و همکاری سوریه در برنامه‌ی برون-سپاری بازجویی و شکنجه‌ی دستگیرشدگان اسلام‌گرا، با تغییر چندانی همراه نبود. با شروع و ادامه‌ی درگیری‌های «بهار عربی» و سرکوب وحشتناک قیام خشونت‌پرهیز مردم، مشکلات سیاسی و اقتصادی به اوج خود رسیدند. بیش از یک دهه جنگ داخلی همراه با تحریم‌های امریکا اقتصاد سوریه را نابود کرد و بر فقر و فلاکت روزافزون دامن زد و خشم و نارضایتی‌های بیشتر مردم را شدت بخشید.

درگیری در مسئله اسرائیل-فلسطین

سوریه از همان آغاز بیش از هر کشور عربی همسایه‌ی اسرائیل، درگیر مسئله‌ی اسرائیل-فلسطین بوده. در همان جنگ اول عرب-اسرائیل در ۴۹-۱۹۴۷ سوریه مناطق مهمی را در جوار بحر الطبریه و رود اردن، که در [جای دیگری به آن پرداخته‌ام](#)، از دست داد. در جنگ ۱۹۶۷ نیز بلندی‌های جولان را از دست داد. از دست رفتن جولان که اسرائیل به‌رغم قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل آن را در ۱۹۸۱ به خود الحاق کرد، چه از نظر استراتژیک - با ارتفاع هزار متری -- و چه از نظر اقتصادی ضربه‌ی مهمی برای سوریه بود. این منطقه از نظر کشاورزی و دامداری بسیار غنی و از نظر منابع آبی، با میزان برون‌ریخت حدود سه هزار لیتر در هر ثانیه، فوق‌العاده حائز اهمیت است. اسرائیل پس از اشغال بلندی‌ها، بیش از ۱۷۰ هزار روستایی سوریه‌ای را اخراج کرد و تنها اجازه داد که ۱۵ هزار دروز در آن‌جا باقی بمانند. همچنین، با مصادره‌ی زمین‌های حاصلخیز اقدام به ساختن شهرک‌های یهودی‌نشین کرد و تعداد فزاینده‌ای از یهودیان را به آن‌جا منتقل کرد. در جنگ یوم کیپور در ۱۹۷۳ سوریه توانست بخشی از منطقه را بازپس گیرد که به‌عنوان منطقه‌ی حائل معروف شد و نیروهای صلح سازمان

سوریه: از دیکتاتوری‌های سکولار تا پوپولیسم اسلام‌گرا

ملل در آن مستقر شدند. اخیراً و در پی سقوط رژیم بشار اسد اسرائیل این منطقه را مجدداً اشغال کرده است.

سوریه تحت حکومت اسد نظیر دیگر کشورهای عربی درگیر با اسرائیل، عمدتاً مسئله‌ی فلسطین را بهانه‌ای برای پیشبرد سیاست‌های خود کرده بود و رهایی فلسطین مسئله‌ی آن نبود. برای نمونه زمانی که در ۱۹۷۰ ملک حسین در اردن فلسطینی‌ها را قتل‌عام می‌کرد، 'صلاح جدید' رهبر جناح چپ حزب بعث که در عمل نفر اول کشور بود از حافظ اسد که نیروی هوایی را تحت کنترل داشت، خواست که فلسطینی‌هایی را که به سوی سوریه در حال فرار بودند تحت پوشش بگیرد، اما او این تقاضا را نپذیرفت. (بعد از آن هم حافظ اسد به‌خاطر اختلافات ایدئولوژیک، با کودتایی درونی دولت را سرنگون ساخت و صلاح جدید را به زندان انداخت و او پس از تحمل ۲۳ سال در زندان درگذشت.) حافظ اسد حتی برای ایجاد رقابت و تضعیف سازمان فتح، گروه فلسطینی «الصاعقه» را به‌راه انداخت. زمانی هم که در جنگ داخلی لبنان مداخله کرد، همان‌طور که در [جای دیگر اشاره کرده‌ام](#)، به نفع جبهه‌ی راست مارونی‌ها برعلیه ائتلاف چپ و فلسطینی‌ها وارد جنگ شد و امیدوار بود که بدین ترتیب امریکا اسرائیل را به پس دادن بلندی‌های جولان راضی کند. سوریه در دوران هر دو اسد پدر و پسر، حتی در یک سال گذشته به دنبال درگیری‌های اخیر حماس و اسرائیل نیز کوچک‌ترین کمکی به فلسطینی‌ها نکرد. با این حال صرف درگیری آن با اسرائیل و جنگ‌های پی‌درپی و افزایش روز افزون هزینه‌های دفاعی، به معنی محدودتر شدن امکان بهبود وضعیت مردم سوریه بود.

فرایند سقوط سریع

مجموعه عواملی که به آنها اشاره شد، رژیم اسد را در یک فرایند طولانی بیشتر و بیشتر از مردم سوریه دور کرد و از درون تهی و عاری از مشروعیت ساخت. هرچه فاصله با مردم بیشتر می‌شد، رژیم بشار اسد به‌ناچار به تنها دو متحد خارجی خود یعنی روسیه و ایران وابسته‌تر می‌شد. این متحدین نیز از سوریه برای پیشبرد سیاست‌های خود استفاده می‌کردند. روسیه از زمان شوروی سابق با سوریه رابطه‌ی نزدیکی داشت.

عمدتاً روسیه بود که از ۲۰۱۵ با توسل به قدرت نظامی با همکاری ایران بشار اسد را در قدرت نگه داشت. سوریه برای روسیه اهمیت استراتژیک داشته و از جمله از زمان برچیده شدن پایگاه‌های دریایی شوروی در مصر، سوریه تنها امکان حضور ناوگان شوروی و بعداً روسیه در مدیترانه بوده است. متحد دیگر سوریه، جمهوری اسلامی ایران از آغاز هم از نظر مذهبی و هم استراتژیک در ارتباط با لبنان و حزب‌الله، با سوریه نزدیک بوده و کمک‌های نظامی و مالی فراوانی به سوریه ارائه داده است.

مجموعه‌ای از رویدادهای غیر قابل پیش‌بینی در منطقه و فراسوی آن، این تنها دو متحد جدی سوریه را دچار مشکل ساخت. حمله‌ی روسیه به اوکراین و مقابله‌ی ناتو با آن، همراه با تحریم‌های وسیع، توان اقتصادی و نظامی روسیه را به شدت محدود کرد و به کاهش کمک‌ها و حضور نظامی در سوریه ناچار ساخت. جمهوری اسلامی نیز پس از حمله‌ی تروریستی هفت اکتبر حماس و عکس‌العمل نسل‌کشی و ویرانگر اسرائیل، درگیری مجدد اسرائیل با حزب‌الله و صدمات فراوان به آن، و جنگ موشکی ایران و اسرائیل در پی ترورهای اسرائیل، با مشکلات بیشتر مواجه بوده است. ادامه‌ی تحریم‌ها و به‌هم‌پیوستن بحران‌های متعدد داخلی نیز امکان کمک‌های وسیع به سوریه را محدود و محدودتر ساخت. با کاهش این کمک‌های خارجی، رژیم اسد توان حفظ قدرت را به‌تنهایی نداشت.

نیروهای مخالف اسد که کماکان بخش‌های مهمی از کشور را زیر کنترل داشتند، با استفاده از احساس ضعف رژیم اسد شروع به پیشروی کردند. بررسی دقیق گزارش‌ها و نوشته‌های معتبر در این زمینه توالی رویدادهای سقوط را نشان می‌دهند. «هیئت تحریر الشام»، جریان بازمانده و منشعب از القاعده، با ادغام با دیگر گروه‌های بنیادگرای اسلامی، در ۲۷ ماه نوامبر پیشروی خود را شروع کردند. جریان دیگری تحت عنوان «ارتش ملی سوریه» که در واقع عامل نیابتی دولت ترکیه است و عمدتاً متشکل از زندانیان اسلام‌گرایی است که از زندان‌های ترکیه به شرط ورود در عملیات نظامی در سوریه آزاد شده و توسط ترکیه آموزش دیده و مسلح شده‌اند، نیز مناطقی را در اشغال دارد. ترکیه، برکنار از اختلافات تاریخی با سوریه، خود را با دو مسئله‌ی مهم یعنی حضور حدود سه میلیون پناهنده و آواره‌ی سوریه‌ای در ترکیه، و وجود یک منطقه‌ی

سوریه: از دیکتاتوری‌های سکولار تا پوپولیسم اسلام‌گرا

نیمه‌خودمختار کردها در بخش مهمی از شمال سوریه در مرز ترکیه مواجه می‌بینند، و قطعاً چراغ سبزی به هر دو جریان بنیادگرا نشان داده که یکی دست‌نشانده‌اش و دیگری در ارتباط با ترکیه قرار دارد. جریان سوم، متفاوت از این دو، «نیروهای دموکراتیک سوریه»، متشکل از عمدتاً نیروهای کُرد است که منطقه‌ی «روژاوا» را به شکل خودگردان و مشارکتی اداره می‌کنند، و جریان‌های نظامی آن از جمله شاخه‌ی زنان‌اش قهرمانانه با داعش جنگید. حمایت امریکا و حضور نیروهای امریکایی در این محل مانع حملات ارتش سوریه و ترکیه به آنها بوده است. این جریان نیز با تأخیر ناحیه‌هایی را در جنوب منطقه خود در دیرالزور و در غرب آن، آن‌سوی رودخانه‌ی فرات اشغال کردند. عکس‌العمل اولیه‌ی رژیم اسد ارسال نیرو برای رویارویی با مخالفین بود. روس‌ها نیز بلافاصله وارد صحنه شدند و بسیاری از مواضع آنها را بمباران کردند. با شروع درگیری‌ها، در جنوب سوریه در منطقه‌ی درعا در نزدیکی مرز اردن، محلی که آغازگر خیزش بزرگ در ۲۰۱۱ و شروع جنگ داخلی بود، مخالفین مستقل از دو جریان بنیادگرا و بی‌ارتباط با آنها با قوای ارتش سوریه در محل وارد درگیری می‌شوند و منطقه را آزاد می‌کنند. با ادامه‌ی درگیری‌ها، سربازان سوریه در نواحی مختلف، ناراضی از وضعیت خود، رغبتی به جنگیدن نشان نمی‌دهند. تصمیم عجولانه‌ی رژیم اسد به افزایش حقوق آنها نیز کمکی نمی‌کند. حتی یک هنگ سوری با تمام سلاح‌ها خود را به عراق می‌رساند و تسلیم می‌شود. از این لحظه پیشروی مخالفان بدون مقاومت ادامه می‌یابد و شهرهای عمده و سرانجام دمشق اشغال می‌شوند.

این فرایند سرنگونی نشان می‌دهد که سقوط رژیم اسد ظرف ۱۱ روز، برخلاف بسیاری ادعاها، توطئه‌ای از قبل طراحی شده از سوی نیروهای خارجی نبوده است. زمانی که اسد «صدای مردم!» را می‌شنود و متوجه می‌شود که ارتش نمی‌جنگد و متحدین‌اش هم امکان حفظ او را ندارند، پیام می‌دهد که حاضر به کناره‌گیری است و روس‌ها هم به همین نتیجه می‌رسند. در این میان معلوم نیست که از چه طریقی و چه کسانی با رهبری هیئت تحریرالشام تماس می‌گیرند که اسد می‌رود و نیازی به حمله و تخریب پایتخت و نهادهای حکومتی نخواهد بود. روس‌ها اسد و خانواده‌اش را خارج می‌کنند، نخست‌وزیر رژیم اسد با توافق برای مذاکره و انتقال آرام قدرت به مخالفین

باقی می‌ماند. تجربه‌ی وحشتناک عراق و سیاست «بعث‌زدائی» که اشغالگران امریکایی در آن کشور پیاده کردند و از جمله نقش بسیار مهمی در ایجاد داعش داشت، و خلاء قدرتی که بر اثر به‌هم‌ریختن وزارت‌خانه‌ها و نهادهای دولتی و خصوصی به همراه آورد، هر دو طرف راه‌ی این سازش تشویق کرد. رهبر مخالفین، احمد الشرعاً ملقب به الجولانی، هم زیرکانه با یک پُز دموکراتیک و وعده‌ی «همه با هم»، احترام به حقوق همه اقلیت‌های ملی و مذهبی، حق انتخاب پوشش زنان، و محترم شمردن حق مالکیت و این که خطری متوجه امریکا و اروپا نخواهد بود، ظاهر شد و اعلام کرد که روس‌ها هم می‌توانند پایگاه هوایی همیمین و پایگاه دریایی طرطوس را حفظ کنند. «انشالله!»

مردم خاورمیانه با این وعده‌ها در جریان انتقال قدرت سیاسی بسیار آشنا هستند. هم اکنون نیز همراه با ادعا‌های رهبر جدید و انعکاس آن در مطبوعات غربی نسبت به میانه رو شدن این جریان بنیادگرا، پاره‌ای شبکه‌های اجتماعی صحنه‌های وحشتناک کشتار و اعدام‌های خیابانی را نشان می‌دهند. تردیدی نیست که سقوط رژیم اسد، نقطه عطف بسیار مهمی در تاریخ سوریه و خاورمیانه را رقم زده است. حتی شکل و شیوه‌ی انتقال قدرت نیز در نوع خود بی‌نظیر است. شادی‌های اکثریت مردم سوریه از رهایی از دیکتاتوری خشن و بی‌رحمانه و نبود آزادی‌های سیاسی و دموکراسی نیز کاملاً قابل درک است. مسئله‌ی مهم و پیچیده‌ی اما، نوع نظام سیاسی‌ای است که در عمل و نه در حرف، جایگزین دیکتاتوری فردی خواهد شد. واقعیت غم‌انگیز این است که نیروی اصلی این رژیم جدید را بنیادگرایان اسلام‌گرا تشکیل می‌دهند و با استقرار حکومت خود سیاست‌های‌شان را بر اساس باورهای مذهبی بنیادگرایانه طراحی و اجرا خواهند کرد. نیروهای سکولار و ترقی‌خواه سوریه بر اثر دهه‌ها سرکوب، کشتار و تبعید بسیار ضعیف و پراکنده‌اند. جامعه‌ی سوریه با مشکلات فراوان داخلی و خارجی مواجه است. اختلافات قومی و مذهبی فراوان است، اقتصاد ورشکسته است و با بازگشت میلیون‌ها پناهنده به کشور، مشکلات بیشتر خواهد شد.

فشارها و خطرات از خارج نیز کماکان ادامه خواهد داشت. اسرائیل سیاست‌های توسعه‌طلبانه‌ی خود را ادامه خواهد داد. هم‌اکنون بی‌شرمانه از فرصت استفاده کرده و تحت عنوان حفظ امنیت خود، منطقه‌ی حائل در بلندی‌های جولان را دوباره تحت

سوریه: از دیکتاتوری‌های سکولار تا پوپولیسم اسلام‌گرا

اشغال درآورده، و به‌زودی شاهد اخراج مردمان این باریکه که از اقوام گوناگون هستند (نقشه‌ی یک) نیز خواهیم بود. شرم‌آورتر بی‌عملی هزار و صد نفر نیروهای صلح سازمان ملل یوان‌دی، اواف مستقر در منطقه‌ی حائل است. اسرائیل هم‌زمان دست به بمباران‌های وسیع و نابود کردن تمامی پایگاه‌های دریایی و نظامی سوریه زد و توان دفاعی این کشور را از میان برده است. امریکا در بزرگ‌ترین مضحکه‌ی سیاسی منتظر است که ببیند که رهبر جدید که قبلاً برای سر او ده میلیون دلار جایزه تعیین کرده، رهبر «خوب» و حرف‌شنویی خواهد بود یا نه. در چنین صورتی، در شکل ایده‌آل سوریه به جمع یاران «توافق ابراهیم» دعوت خواهد شد و با سرازیر شدن پول و سرمایه‌های عربستان و امارات و قطر و شروع یک انفتاح عربی-امریکایی جدید، سوریه به یکی از اقمار امریکا-اسرائیل تبدیل می‌شود. اما اگر این خواست محقق نشود و بسته به میزان دور شدن سوریه از امریکا، کشور با تحریم‌های کمرشکن و در صورت لزوم با حمله‌ی نظامی به خاک و خون کشانده می‌شود. روسیه هم که تکلیف‌اش روشن است و سعی خواهد کرد با هر سازش و معامله‌ای با رژیم جدید، مستقل از آن که این رژیم چه شکل و ماهیت سیاسی به‌خود گیرد، پایگاه‌های خود را حفظ کند و به آن اسلحه بفروشد. چین هم بی‌توجه به آن که دولت جدید سوریه چه خواهد کرد آمادگی خود را برای همکاری‌های توسعه‌ی بیست و چند ساله اعلام خواهد کرد. در این میان تکلیف جمهوری اسلامی از همه نامشخص‌تر خواهد بود. ترکیه بعد از اسرائیل از برندگان اصلی ماجراهای اخیر است. گروه‌های نیابتی‌اش منتظر فرصت‌اند که با خروج ۹۰۰ نظامی امریکایی به مناطق تحت کنترل نیروهای دموکراتیک سوریه حمله ببرند. هم‌اکنون هم این کار را شروع کرده‌اند و مناطقی را از دست آن نیروها خارج ساخته‌اند. اما جالب این‌جاست زمانی که نیروهای گُرد برای دفع حملات نیابتی‌های ترکیه به غرب رودخانه فرات وارد شدند و آن را تسخیر کردند، فرمانده نیروهای امریکا از آنها خواست که بلافاصله آنجا را تخلیه کنند در غیر این صورت نیروهای امریکایی دست از حمایت از کردها بر خواهد داشت.

واقعیت تلخ لحظه‌ی سیاسی موجود این است که به‌رغم پایان دادن به بیش از نیم‌قرن دیکتاتوری خاندان اسد، سوریه کماکان با مسائل پیچیده‌ای روبرو است.

سکتاریسم مذهبی اکثریت تازه به قدرت رسیده‌ی سنی در مقابل علوی‌ها، ارتدکس‌های یونانی، ارمنی‌ها، اسمعیلی‌ها، و دروزها، و سکتاریسم قومی اکثریت عرب در مقابل کردها، ترکمن‌ها، آسوری‌ها و چرکس‌ها، کماکان مانع بزرگی در راه دموکراسی در سوریه خواهد بود. واقعیت دیگر حضور بنیادگرایان مذهبی در دولت است. بازپس گرفتن بلندی‌های جولان که نه تنها از نظر سیاسی بلکه از نظر اقتصادی اهمیت فوق‌العاده‌ای برای سوریه دارد، ساده نخواهد بود و تنش دائمی با اسرائیل، به‌ویژه با قدرت گرفتن بیشتر راست افراطی مذهبی در آن کشور پرمسئله خواهد بود. مداخله‌های ترکیه و تلاش آن برای تضعیف و ضربه زدن به کردها نیز مانع بزرگ دیگری در راه استقرار دموکراسی در سوریه است. جمهوری اسلامی ایران نیز مداخله در سوریه را به شکل‌های گوناگون ادامه خواهد داد.

سوریه نظیر دیگر کشورهای خاورمیانه به یک دولت سکولار، دموکراتیک، فدرال و ترقی‌خواه نیاز دارد. با این حال به‌رغم تمامی بدبینی‌های نوشته‌ی حاضر، اگر نیروهای مخالف سکولار اسد در مقطع کنونی و پیش از تثبیت رژیم جدید، متحدانه عمل کنند، شاید قادر باشند نیروی حاکم کنونی را وادار کنند در عمل به بخشی از وعده‌هایی که این روزها رهبر آن اعلام کرده پایبند باشد.

سوریه: از دیکتاتوری‌های سکولار تا پوپولیسم اسلام‌گرا

نقشه‌ی یک بلندی‌های جولان تحت اشغال اسرائیل و منطقه‌ی حائل

